

# نگاه سازه‌انگارانه به تقابل اروپا و آمریکا با برنامه

## هسته‌ای ایران

محسن پیریایی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۴/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۵/۵

**چکیده:** با نگاهی به مواضع آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران واضح است که مخالفت آمریکا با هسته‌ای شدن ایران دقیقاً با وقوع انقلاب اسلامی در ارتباط مستقیم است و پس از جدی شدن بحران در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم نیز این رویکرد واشنگتن البته با شدت و حدت بیشتری که ناشی از تغییر فضای نظام بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر است، دنبال شده است. اما به رویکرد اروپا به فعالیت‌های هسته‌ای ایران بویژه پس از تشدید بحران باید با دقت بیشتری نگریست، بویژه آنکه با گذشت زمان، بیش از پیش مشخص می‌شود که هماهنگی هنجاری اروپا و آمریکا و تقابل هویتی آنان با ایران یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل در جریان تعاملات دو طرف است.

نقش آفرینی اتحادیه اروپا در موضوع هسته‌ای ایران را می‌توان در ۳ بخش تقسیم‌بندی نمود: (۱) از زمان آغاز تشدید مناقشات تا موعد اعلام موافقت ایران با پذیرش پروتکل الحاقی و تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی در نشست سعدآباد است. (۲) از زمان نشست سعدآباد تا به بن‌بست رسیدن مذاکرات ایران و اروپا در قالب گروه‌های کاری موافقت شده در توافقنامه پاریس را در بر می‌گیرد (۳) فاصله زمانی تأکید ایران بر از سرگیری غنی‌سازی در نتیجه به بن‌بست رسیدن مذاکراتها و رد بسته مشوق‌های پیشنهادی ۵+۱ تا زمان کنونی را شامل می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** اروپا، آمریکا، ایران، برنامه هسته‌ای ایران.

\* کارشناسی ارشد، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع).

## مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بازیگری در عرصه نظام بین‌الملل ظهور یافت که داعیه تقابل با شرایط مبتنی با نظام دوقطبی آن زمان را داشت و همین مسئله موجب شد تا دو بلوک شرق و غرب در معدود هماهنگی‌های بوجود آمده میان آنان، مسیر مهار این بازیگر جدید را در پیش بگیرند و نمونه این همراهی، در سیاست‌های آمریکا و شوروی در قبال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دیده شد.

جمهوری اسلامی ایران با برخورداری از یک هویت اسلامی و متضاد با هنجارهای غربی در زمانه‌ای وارد معادلات جهانی شد که اروپای غربی و آمریکا بر مبنای اشتراک‌های فرهنگی و هنجاری خود به عنوان متحدانی راهبردی به تحولات بین‌المللی می‌نگریستند و پس از فروپاشی بلوک شرق نیز خود را در کسوت پیروز جنگ سرد یافتند و به همین دلیل، هر زمان که از جانب دولتی مانند ایران به عنوان یکی از بازیگرانی که ممکن بود هژمونی آنان را به مخاطره بیفکند، احساس خطر نمودند و سخت‌ترین مواضع را در قبال آن اتخاذ کردند.

نگاه به مواضع ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی - که پس از پایان جنگ سرد تلاش بیشتری را معطوف به منسجم کردن همگرایی منطقه‌ای خود در قالب اتحادیه اروپا نمودند - در قبال جمهوری اسلامی ایران همواره حکایت از خواست مشترک آنها مبنی بر لزوم افزایش نیافتن قدرت و نفوذ ایران در منطقه ژئواکونومیک خاورمیانه داشته است و اگر در برهه‌هایی تفاوتی در سیاست‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال ایران دیده شده است، این تفاوت در سایه احساس به خطر افتادن منافع آنان از جانب تهران، رنگ باخته است.

از اصرار اروپا و آمریکا بر ادعای تلاش ایران برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی از جمله هسته‌ای می‌توان به عنوان نمونه‌ای یاد کرد که به خوبی نمایانگر همراهی راهبردی اروپا و آمریکا برای اعمال فشار بر ایران و در نتیجه کنترل این بازیگر منحصر به فرد است. هر چند در نگاه دقیق‌تر به تحولات مربوط به این حوزه ممکن است در مقاطعی تفاوت‌هایی در رویکرد اروپا و آمریکا دیده شود و اروپائیان در چارچوب سیاست‌های

خود برای مهار یکجانبه‌گرایی واشنگتن و معرفی خود به عنوان یک بازیگر تأثیرگذار، گاه و بیگاه در روش برخورد تفاوت‌هایی را بروز دهند، اما در نهایت آنچه رخ می‌نماید، همراهی بازیگران دو سوی آتلانتیک در تقابل با ایران است.

### ۱- چارچوب نظری

به باور نظریه پردازان اجتماعی روابط بین‌الملل تعاملات کنشگران در نظام بین‌الملل هویت آن‌ها را مشخص می‌کند و در این تعاملات، نشانه‌هایی رد و بدل می‌شود و رویه‌هایی شکل می‌گیرد که ممکن است به دشمنی، احساس تهدید و نداشتن امنیت منجر شود.

در این شرایط، چگونگی تأثیر توزیع قدرت بر محاسبات دولت‌ها نیز وابسته به فهم بینادذهنی از خود و دیگری است و اگر «دیگری» دشمن قلمداد شود، کوچک‌ترین افزایش قدرت وی تهدید تلقی خواهد شد، نکته‌ای که به نظر می‌رسد به خوبی در مورد روابط ایران و غرب صدق کند.

موضوع هویت کنشگران در عرصه روابط بین‌الملل، در کانون رهیافت سازه‌انگاری<sup>۱</sup> است. از این منظر، هویت‌ها و الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل به گزینش‌های عقلانی شکل می‌دهند، بدین معنا که بازیگران نظام بین‌الملل با هویت‌های خاص خود، برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیم‌های خود شکل می‌دهند. اینکه «خود»، خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد.

برای سازه‌انگاران، سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی و هویت‌های دولتی و چگونگی تأثیرگذاری آنها بر شکل‌گیری منافع دولت‌ها اهمیت دارند. اینها نوعی جهان‌بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. بر این اساس، هر چه احساس یگانگی دولت‌ها نسبت به هم بیشتر باشد، بیشتر به سمت رویه‌های همکاری اشتیاق نشان می‌دهند، اما هر چه نسبت به یکدیگر احساس دوری کنند، روابط آنها مبتنی بر اختلاف و خودمحوری خواهد بود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۳۲-۳۳۳).

طبق نظر نئورئالیست‌ها و تحلیلگران لیبرال، عقاید، ارزش‌ها و هنجارها تنها می‌توانند به عنوان ابزار توجیه‌کننده یا به اثبات رساننده منافع کشورها مورد توجه قرار گیرند، اما سازمانگاران بر تأثیر مستقل این عوامل بر سیاست خارجی بازیگران تأکید می‌کنند. طبق نظر آنان، اقدام‌های بازیگران به وسیله هنجارها و انتظارات یکسان نسبت به رفتار مناسب و ارزش‌ها هدایت می‌شوند و همین موضوع می‌توان پایه‌گذار همکاری میان دولت‌های با هویت مشترک و یا منازعه میان بازیگران دارای هویت متضاد شود.

در روابط بین‌الملل، سازمانگاری معتقد است که فراسوی توزیع عینی قدرت (تصور خردگرایان)، تصور و تلقی کشورها از توزیع قدرت دیگران قرار دارد. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد که جهان را معنادار کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام کنند و واقعیتی سلسله‌مراتبی بسازند که از آن، «خود»، «دیگری» و دوست و دشمن تعریف شده است. دولت نیز که برساخته‌ای اجتماعی است در این ذهنیت جمعی مشارکت دارد و جهان را در این چارچوب درک می‌کند، دوستان، دشمنان، منافع، مطلوبیت‌ها، تهدیدها را تعریف می‌کند و کنش‌های خارجی خود را شکل می‌دهد. در سایه این تعاریف است که دولت‌ها و ملت‌ها، وضعیت موجود نظام بین‌الملل را «قابل تحمل» یا «غیرقابل تحمل» می‌یابند، کشورهای دیگر در مقام دوست، دشمن یا بی‌طرف دسته‌بندی می‌شوند و کنش‌های آنها به عنوان «تهدید» یا «دوستانه» تلقی خواهد شد. دولت‌ها با این تصورات در صدد تغییر یا حفظ نظم موجود برمی‌آیند، با کشوری متحد می‌شوند و علیه دیگری اقدام می‌کنند.

برخی متفکران حوزه سیاست خارجی مانند کراتوچویل و کاتزنشتاین در پژوهش‌هایی به شیوه سازمانگاران به تحلیل تأثیر هویت داخلی و هنجارهای بین‌المللی بر رفتار و تلقی‌های بازیگران تأکید می‌کنند، به گونه‌ای که بازیگران در قالب تصورات خود که برآمده از محیط داخلی، اسطوره‌ها، جهان‌بینی‌ها و باورهای عمومی آنهاست، وارد عرصه بین‌المللی می‌شوند. آدلر نیز با محور قرار دادن مقوله هویت، اشاره می‌کند که هویت دولت‌ها محور تعریف آن‌ها از واقعیت و بر ساختن مسائلی چون قدرت، منافع ملی، دوست، دشمن، امنیت و... و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آنهاست.<sup>۲</sup> او عنوان می‌کند که کشورها مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌بندی‌های ارزشی خود

از جهان هستند. این قضاوت‌های ارزشی، کنش را از طریق تحت نفوذ قرار دادن درک ما از موقعیت‌های خاص و نیز جهت‌دهی به انتخاب‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهند. آدلر با اشاره به منازعه اسرائیل و فلسطین و روند صلح خاورمیانه و تأکید بر اینکه منافع کشورها بر حسب هویت آنها تعریف می‌شود و این منافع، رفتارها را می‌سازند، معتقد است که راه ایجاد صلحی پایدار در خاورمیانه وابسته به این نکته است که اسرائیل به تعریفی نوین از منافع، تهدیدها، امنیت و ... خود پردازد و راه این بازتعریف، دگرگونی تعریف اسرائیل از «خود» در مقابل «دیگری» است (متقی، ۱۳۸۶: ۲۱۸-۲۲۰).

همانگی و همکاری ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا به ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم و رفتار متفاوت این دو متحد در قبال ایران پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن نیز می‌تواند مصداق خوبی از همکاری دو بازیگر دارای هویت مشترک در قبال بازیگری با هویت متضاد و به عبارتی، شکل‌گیری اختلاف بر اساس هویت و هنجارهای متضاد باشد.

## ۲- وابستگی اروپا به آمریکا

پنجم ژوئن ۱۹۴۷ زمانی که جورج مارشال، وزیر امور خارجه آمریکا در دانشگاه هاروارد، از وظیفه آمریکا مبنی بر بازگرداندن ثبات سیاسی و صلحی مطمئن به جهان بی‌ثبات پس از جنگ جهانی دوم سخن می‌گفت، تأکیدهای خود را بر بازسازی اروپایی قرار داد که به ادعای تاریخ، هیچگاه به اندازه آن دوران، درمانده و بی‌پناه نبوده است. از آن پس بود که طرح مارشال، بیش از پیش شعار همراهی همیشگی آمریکا و اروپا را فریاد می‌زد،<sup>۳</sup> هر چند که آمریکائیان تفاوت چندانی میان هویت خود با ساکنان آن سوی اقیانوس اطلس، بویژه در هنگامه برخورد با دشمن خارجی قائل نیستند.

از فردای جنگ جهانی دوم، ایالات متحده سلطه اقتصادی خود را بر جهان سرمایه‌داری برقرار ساخت و این سلطه را از طریق نهادهایی که خود، مؤسس آنها بود، تحکیم بخشید. کنفرانس برتون وودز<sup>۴</sup>، نظم جدید اقتصادی را تعیین کرد و بر اساس آن تمام مناطق پولی مثل حوزه استرلینگ، در پول و اقتصاد جهانی که آمریکا رهبری آنرا در دست داشت، حل شد. صندوق بین‌المللی پول<sup>۵</sup> نیز که اکثراً با سرمایه‌های آمریکا فعالیت

می‌کرد، کار ادغام و یکپارچگی اقتصاد سرمایه‌داری در سطح جهان را سهولت می‌بخشید و از نظم ایجاد شده در برتون وودز حمایت می‌کرد. گات<sup>۶</sup> (موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت) که در سال ۱۹۴۷ در ژنو به امضا رسید، دومین ابزار سلطه اقتصادی آمریکا را تشکیل می‌داد. علاوه بر این تدابیر کلی، آمریکا از طریق طرح مارشال و قبل از آن از طریق قانون قرض و اجاره در سال ۱۹۴۱، کمک‌های اقتصادی خود را به اروپا عرضه کرده بود و با استفاده از این راهکارهای اقتصادی توانست سلطه خود را بر اروپا تحکیم بخشد. البته سلطه اقتصادی کفایت نمی‌کرد و لازم بود تا پیوندهای نظامی نیز میان آمریکا و اروپای غربی در بحبوحه جنگ سرد و برای برخورد با معضلی به نام کمونیسم تشکیل شود. در مارس ۱۹۴۸ و پس از بحران‌هایی که در اثر اعمال فشار شوروی بر دولت چکسلواکی بوجود آمد، کشورهای فرانسه، انگلیس، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ پیمانی نظامی را تحت عنوان پیمان بروکسل برای مقابله با تهدیدهای احتمالی شوروی منعقد کردند. ژرژ بیدو، نخست‌وزیر فرانسه همزمان با نشست بروکسل، پیامی به جورج مارشال، وزیر امور خارجه آمریکا ارسال داشت که مقدمه پیوند نظامی اروپا و آمریکا بود.

در ۱۱ ژوئن ۱۹۴۸ قطعنامه واندنبرگ - کنالی<sup>۷</sup> مبنی بر مجاز بودن دولت آمریکا در پذیرش تعهداتی در خارج از مرزهای آمریکا به تصویب سنای این کشور رسید. این قطعنامه زمینه گسترش پیمان بروکسل را به آن سوی آتلانتیک فراهم ساخت. به هر حال، پیمان واشنگتن، معروف به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ۴ آوریل ۱۹۴۹ بین اعضای پیمان بروکسل، کانادا، آمریکا و کشورهای دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ و پرتغال که به این پیمان دعوت شده بودند، به امضاء رسید (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۴۷-۲۵۱).

از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲، شانزده کشور عضو سازمان تازه تأسیس همکاری اقتصادی اروپا، بر اساس طرح مارشال کمک‌های مالی بسیاری از ایالات متحده دریافت کردند. موفقیت طرح مارشال که نخستین برنامه بزرگ کمک‌رسانی پس از جنگ جهانی دوم بود، تصمیم‌گیرندگان و کنگره ایالات متحده را تشویق کرد که کمک خارجی را به عنوان تاکتیکی برای مبارزه با ناستواری اجتماعی و عقیم گذاشتن اهداف کمونیسم به کار گیرند و البته بدین وسیله اروپای غربی را در مقابل شوروی تحت سیطره کامل خود قرار دهند.

طرح مارشال تا سال ۱۹۵۲ چنان بهبودی در وضع عمومی اروپا پدید آورد که با وجود خسارت‌های بسیار زیادی که کشورهای اروپایی از جنگ جهانی دیده بودند، سطح تولید کشورهای شرکت کننده در این طرح از زمان قبل از جنگ بالاتر رفت و کوشش‌های آمریکا بر اساس این طرح برای تشویق یکپارچگی اقتصادهای اروپا و ایجاد یک بازار مشترک برای تمام اروپای غربی به بار نشست، زیرا اعضای جامعه اروپایی به ۱۰ کشور افزایش یافت و چند کشور دیگر نیز در طلب عضویت آن برآمدند. همانگونه که اشاره شد، همکاری اقتصادی که بوسیله طرح مارشال تشویق شده بود، در ۱۹۴۹ به وسیله سیاست همکاری امنیتی - نظامی جامعه آتلانتیک در قالب پیمان آتلانتیک شمالی کامل شد تا واشنگتن بتواند پایه‌های نفوذ خود در اروپا را بیش از پیش تقویت کند (پلینو، ۱۳۷۹: ۱۷۳-۱۷۴).

از سوی دیگر، یکی از مهمترین مسائل پس از جنگ سرد برای غرب، موضوع تأمین امنیت در اروپا و نقش آمریکا در این رابطه است. اگرچه دوران جنگ سرد پایان یافته، اما هنوز به نظر می‌رسد نیاز به ادامه حضور آمریکا برای تأمین امنیت اروپا وجود داشته باشد که یکی از دلایل اصلی آن عدم اطمینان از وضعیت آینده روسیه و وجود مشکلات امنیتی در سطح قاره است. حضور امنیتی آمریکا در اروپا در قالب سازمان ناتو خلاصه شده و این سازمان از سوی برخی کشورهای اروپایی به عنوان مهم‌ترین سازمان تأمین کننده امنیت در اروپا حمایت می‌شود. از سویی، در زمان جنگ سرد نیازهای امنیتی آمریکا و اروپا متقابل بود، اما امروز به دلیل فروپاشی اتحاد شوروی به نظر می‌رسد که نیاز آمریکا به اروپا در زمینه امور امنیتی تا حدی کاهش یافته است.

یکی از مسائل عمده‌ای که اتحادیه اروپا با آن دست به گریبان است، فقدان یک سیاست دفاعی و امنیتی روشن و فعال است که عمدتاً از منافع ملی متفاوت کشورهای بزرگ عضو این اتحادیه ناشی می‌شود. این کمبود باعث شده است تا اتحادیه اروپا به عنوان یک کل در سیاست‌های بین‌المللی متناسب با قدرت اقتصادی‌اش به بازی گرفته نشود، در بسیاری از مسائل جهانی منفعل و یا دارای تشقت آراء باشد و در مسائل بین‌المللی بازی را به ایالات متحده واگذار کند. تأثیر اندک اتحادیه اروپا بر بحران‌های خاورمیانه و

یا بر سیاست‌های کنونی آمریکا در قبال عراق، از جمله نشانه‌های اخیر این ضعف و کاستی اتحادیه اروپا به شمار می‌روند (مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴: ۲۶-۳۷).

### ۳- اشتراک‌های هویتی

اما همانگونه که اشاره شد، نکته مهم دیگری که باید در تجزیه و تحلیل روابط اروپا و آمریکا همواره مدنظر قرار گیرد، اینست که نوعی نزدیکی هنجاری میان ساکنان و به تبع آن، دولتمردان اروپایی و آمریکایی در تقابل با دیگر دولت‌ها وجود دارد و شاید بتوان موضوع وابستگی اروپای پس از جنگ جهانی دوم به ایالات متحده را نیز به عنوان عامل تشدیدکننده این قرابت هنجاری و هویتی به شمار آورد. تأکید شریکان دو سوی آتلانتیک بر اصول و ارزش‌های مشترک در تقابل با دیگر کشورها، از جمله اصول دموکراسی، رعایت حقوق بشر و همچنین اهداف کلان یکسان در سیاست خارجی دو طرف نشان از یکسان بودن اصول، ارزش‌ها و هویت دو طرف دارد.

با پایان یافتن جنگ سرد، شرکای دو سوی اقیانوس اطلس که پس از پایان جنگ جهانی دوم شاهد عصری نوین در روابط با یکدیگر بودند، ابزارها و اهداف جدیدتری را در مسیر همکاری تعریف کردند. نقطه عطف این روابط، تصویب اعلامیه فراآتلانتیکی در سال ۱۹۹۰<sup>۸</sup> بود که یکسری گفت‌وگوهای منظم سیاسی و رایزنی‌های اقتصادی، فرهنگی را میان نمایندگان دو سوی آتلانتیک ایجاد کرد. در این اعلامیه دو طرف رسماً بر بکارگیری اراده خود در جهت تقویت مشارکتشان در مواردی چند از جمله موارد زیر تأکید کردند:

حمایت از دموکراسی، حاکمیت قانون، حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، ارتقاء و ترویج رفاه همگانی و پیشرفت اجتماعی.

حفاظت از صلح و ارتقاء امنیت بین‌المللی به واسطه همکاری بیشتر با یکدیگر و دیگر ملل جهان در مقابل تجاوز و خشونت، مشارکت در حل و فصل مناقشات جهانی و تقویت نقش سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی.<sup>۹</sup>



دستور کار نوین فراآتلانتیکی و برنامه اقدام مشترک<sup>۱۰</sup> که در سال ۱۹۹۵ و در نشست سران در مادرید با هدف دستیابی به عملکرد مشترک میان اروپا و آمریکا به تصویب رسید، به همکاری و هماهنگی آنها سرعت بخشید و روابط دو طرف را بیش از پیش نهادینه کرد. برنامه اقدام مشترک که بر اساس اصول اعلامیه فراآتلانتیکی ایجاد شد، همکاری اروپا و آمریکا را در حوزه‌های اعلام شده‌ای مانند ترویج و پیشبرد صلح و دموکراسی در جهان، پاسخ به چالش‌های جهانی و ایجاد پیوندهای مدنی فراآتلانتیکی و همچنین حوزه‌های نانوشته‌ای که در عملکرد مشترک آنها می‌توان دید، تقویت کرد و البته حکایت از اشتراک اهداف، اصول و ارزش‌های مشترک دو طرف داشت که در اعلامیه بن در سال ۱۹۹۹ نیز از جانب آنها مورد تأکید مجدد قرار گرفت (مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳: ۱۹۰-۱۹۲).

موارد فوق نمونه‌هایی از هنجارها، اصول و ارزش‌های مشترک اتحادیه اروپا و آمریکا هستند که بدون تردید در کنار اصولی مانند لزوم حفاظت از منافع در مقابل بازیگران مخالف ساز و کارهای مدنظر آنان، که البته معمولاً در اعلامیه‌های رسمی مورد اشاره قرار نمی‌گیرند، سیاست خارجی شریکان دو سوی آتلانتیک را شکل می‌دهد. وجود همین ارزش‌های مشترک موجب شده است تا همواره موضع‌گیری‌های آمریکا و اروپا در قبال مسائل مختلف بین‌المللی حتی اگر در برخی موارد، حکایت از تفاوت روش و تاکتیک داشته باشد، اما در نهایت هدفی واحد را در نظر بگیرد و از سوی دیگر، همواره کشورها، دولت‌ها و گروه‌هایی که هنجارهای پذیرفته شده از جانب اروپا و آمریکا را به چالش بکشند، به عنوان دشمن شناخته شوند. شاید در همین چارچوب بتوان نظریه ساموئل هانتینگتون مبنی بر فراهم شدن شرایط برای آغاز جنگ تمدن‌ها را مورد توجه قرار داد. در عین حال می‌توان پی برد که اطلاق عنوان «غرب» به اروپا و آمریکا، زمانی که به هویت و هنجارهای مشترک آنان می‌نگریم، چندان مختص زمان جنگ سرد و در تقابل با «شرق» به نظر نمی‌رسد.

البته در این میان، اکنون برخی شنیده‌ها در اروپا حاکی از آنست که باید با قدرت لجام گسیخته آمریکا که در جهت شکل‌دهی به ساختار نظام بین‌الملل بر اساس فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی تلاش می‌کند، مقابله کرد و همین مسئله موجب شده است تا برخی

آمریکائی‌ها این پرسش را مطرح کنند که چنانچه یک اروپای متحد، خود را در مقابل آمریکا قرار می‌دهد، چرا ایالات متحده باید اتحاد کشورهای اروپایی را تقویت کند؟ (Bereuter, 2004: 148) اما به نظر می‌رسد در مقام تطبیق دادن این موضوع با موضوع اشتراک هویتی اروپا و آمریکا می‌توان گفت که مخالفتی که برخی اروپائیان با جهانی‌شدن ارزش‌های آمریکایی بروز می‌دهند، اولاً- همه‌گیر نیست و ثانیاً- ناظر به تفاوت‌های هویتی جزئی در یک قالب مشترک کلی هنجاری است و البته در حوزه روابط دوجانبه و رقابت این دو بازیگر برای تأثیرگذاری هر چه بیشتر در عرصه بین‌المللی مطرح است، اما هر زمان که بحث موضع‌گیری در قبال یک مقوله خارجی پیش آمده است، نظام بین‌الملل در نهایت شاهد هماهنگی برخوردهای هنجاری مشترک اروپا و ایالات متحده در جهت نیل به یک هدف واحد بوده است.

#### ۴- تقابل اروپا و آمریکا با ایران در دوره پس از ۱۱ سپتامبر

نگاهی به واکنش اروپا به حوادث ۱۱ سپتامبر حکایت از نزدیکی رویکردهای اتحادیه اروپا به ایالات متحده در برخورد با مقوله‌هایی مانند تروریسم و پس از آن، سلاح‌های کشتار جمعی داشت و اگرچه برخی کشورهای اروپایی مانند فرانسه و آلمان با برخی واکنش‌های آمریکا به این واقعه و از جمله حمله این کشور به عراق مخالفت کردند، اما در نهایت و پس از دست به دست شدن قدرت در این کشورها شاهد نزدیکی و همراهی فزاینده آنان با سیاست‌های آمریکا در واکنش طولانی مدت این کشور به حوادث ۱۱ سپتامبر در منطقه خاورمیانه که پس از این تاریخ، عرصه تاخت و تاز واشنگتن بوده است، هستیم و اگر هم اختلافی در این میان بروز کرده، اختلاف در شیوه و روش عملکرد و نه در اصول بوده است. تأکید اروپاییان بر لزوم رایزنی آمریکا با متحدان ائتلاف، پیشبرد استراتژی چندبعدی و نه صرفاً نظامی، عدم گسترش عملیات نظامی به سایر کشورها، اهمیت ابعاد سیاسی مبارزه با تروریسم و ضرورت انجام اقدام‌های ضدتروریستی در چارچوب نظام بین‌المللی یعنی ارجاع موضوع به سازمان ملل که آمریکا آن را نهاد مناسبی برای اقدام نظامی بین‌المللی تلقی نمی‌دانست از جمله

مواردی بودند که از روش‌های متفاوت در سیاست خارجی دو طرف و البته در جهت دستیابی به هدفی معین حکایت داشتند. اما آنچه اکنون به نظر می‌رسد، اینست که در دوران انتقالی جدید، آمریکا برای استقلال اروپاییان در سیاستگذاری خارجی احترام کمتری قایل شده و آنها را برای پیروی از اولویت‌های سیاست خارجی واشنگتن تحت فشار قرار داده است. بر این مبنای آمریکا تساهل کمتری نسبت به سیاست‌های متحدان خود در قبال دولت‌های مخالف با سیاست‌های واشنگتن نشان داده و کشورهای اروپایی برای پیروی از خط‌مشی آمریکا و تجدیدنظر در سیاست مشارکت و همکاری با این کشورها تحت فشار بیشتری قرار گرفته‌اند (مولایی، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

هرچند شیوه و رویکرد یکجانبه‌گرایانه آمریکا در دوران جنگ عراق همکاری دو سوی آتلانتیک را تا حدودی با چالش مواجه ساخت، اما پس از این بحران، آمریکا و اروپا تلاش کردند با تعدیل رفتارهای خود که اتحاد آنها را دستخوش تحول کرده بود، بار دیگر در برابر تهدیدهای جدید و فرآیندها به ویژه مباحث مرتبط با جهان اسلام و آنچه که آنان گسترش تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی می‌نامند، متحد عمل کنند. این مسئله در درون ناتو نیز بازتاب گسترده‌ای داشت و تقریباً تمامی مفاهیم و دکترین‌های اتحادیه ناتو در سایه تهدید تروریسم مورد بازنگری قرار گرفت. مهم‌ترین سند جدید ناتو در این ارتباط مفهوم نظامی ناتو برای دفاع در برابر تروریسم است که در سال ۲۰۰۲ در اجلاس سران پراگ به تصویب رسید.<sup>۱۱</sup>

آمریکا و اروپا در چارچوب اشتراک‌های هویتی اساسی و تأکید بر اینکه فرآیند جهانی شدن وابستگی متقابل این دو منطقه را به شدت افزایش داده، کوشیدند آنچه بحران پیش آمده در نتیجه فعالیت‌های تروریستی می‌خواندند را حل کنند. هر دو طرف با توجه به نیازهای متقابل ضرورت همکاری را درک کرده و به سمت تنش‌زدایی پیش رفتند. آمریکا دریافت که به دلایل سیاسی و نظامی به اروپا نیازمند است و به همین علت تأکید کرد برای جنگ با تروریسم، به تجربه سازمان‌های اطلاعاتی، قضایی و پلیس اروپایی نیاز دارد و آشنایی تاریخی بیشتر اروپا با اسلام منافع زیادی برای واشنگتن دارد؛ اروپا به دلایل

تاریخی، موقعیت جغرافیایی، تنوع فرهنگی، موقعیت و تجربه دیپلماتیک می‌تواند واسطه بین واشنگتن و جامعه جهانی و به ویژه جهان اسلام باشد.

آمریکا که تجربه تلخ عراق را هنوز پیش روی دارد، علاوه بر مشکلات عمل یکجانبه دریافته است که قدرت سخت‌افزاری و نظامی به تنهایی مشکلات آن کشور را در خاورمیانه حل نخواهد کرد و مسئله مقابله با توان فرآینده منطقه‌ای ایران و هماهنگی اولیه اروپا و آمریکا در این مورد نیز در همین چارچوب قابل تجزیه و تحلیل و بررسی می‌باشد. از سویی اروپا در مقابله با آنچه تهدیدهای دوران جدید معرفی می‌کند، مسئله چالش‌های جهان اسلام و خطر سلاح‌های کشتار جمعی خود را محتاج حمایت آمریکا می‌داند و آمریکا نیز نخواهد تجربه عمل یکجانبه در عراق و محرومیت از حمایت‌های بین‌المللی و متحدین خود در اروپا و انزوا را تکرار کند و این مسائل پیش از پیش آنها را به سمت اتخاذ راهکارهای مشترک سوق می‌دهد. در فضای امنیتی جدید، غرب دیگر محدود به اروپای غربی و آمریکا نیست و اروپای شرقی را هم تحت پوشش قرار می‌دهد و حتی طرح عضویت اسرائیل در ناتو را نیز می‌توان در این چارچوب مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (امینیان، ۱۳۸۵: ۷۸).

## ۵- رفتار اروپا و آمریکا در قبال ایران هسته‌ای

نحوه رفتار بازیگران دو سوی اقیانوس اطلس نسبت به برنامه هسته‌ای ایران زمان پهلوی و ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاید یک نمونه عالی از تأثیر هویت بازیگران عرصه بین‌الملل بر تعاملات آنها باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی موضوع کسب فناوری هسته‌ای توسط ایران مورد حمایت کامل آمریکا قرار داشت، چراکه با توجه به شرایط ایران در زمان جنگ سرد، هسته‌ای شدن ایران به عنوان یکی از قابل اعتمادترین هم‌پیمانان آمریکا در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی تا حد زیادی می‌توانست منافع ایالات متحده را در منطقه بهبود بخشد. در این خصوص گزاره‌های اساسی مرتبط با نحوه پیگیری مسائل هسته‌ای از سوی محمد رضا پهلوی در دهه ۷۰ میلادی، بصورت فهرست‌وار به شرح ذیل است:

- شاه سازمان انرژی اتمی ایران را در سال ۱۹۷۴ تأسیس کرد و به سرعت مذاکره برای ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای را آغاز کرد.
- شاه در سال ۱۹۷۴ قراردادی را با ایالات متحده برای تأمین سوخت هسته‌ای به مدت ۱۰ سال منعقد کرد و قراردادهای مشابهی را نیز در سال ۱۹۷۶ با آلمان و در سال ۱۹۷۷ با فرانسه منعقد ساخت.
- شاه در سال ۱۹۷۵، ۱۰ درصد از سهام مرکز غنی‌سازی اورانیوم یورودیف در تریکاستین فرانسه را به عنوان بخشی از یک کنسرسیوم فرانسوی، بلژیکی، اسپانیایی و ایتالیایی خریداری کرد. بر مبنای موافقتنامه‌ای که به امضای شاه رسید، ایران دسترسی کامل به تکنولوژی غنی‌سازی یورودیف داشته باشد و موافقت شد تا سهمی از اورانیوم غنی‌شده از نیروگاه جدید را خریداری کند.
- شاه طرحی را برای ساخت شبکه‌ای متشکل از ۲۳ راکتور هسته‌ای در سراسر ایران را مدنظر داشت که قرار بود تا اواسط دهه ۹۰ عملیاتی شود و در عین حال سعی داشت تا نیروگاه‌های هسته‌ای دیگری را از آلمان و فرانسه نیز خریداری کند.<sup>۱۲</sup>
- تا زمان سقوط شاه، قرارداد ۶ راکتور هسته‌ای بسته شده بود و شاه تلاش داشت جمعا ۱۲ نیروگاه هسته‌ای را از آلمان، فرانسه و آمریکا خریداری کند. ۲ نیروگاه هسته‌ای ۱۳۰۰ مگاواتی خریداری شده از آلمان در حدود ۶۰ و ۷۵ درصد تکمیل شده بودند و ساخت نخستین نیروگاه ۹۳۵ مگاواتی از سوی فرانسه در دارخوین نیز آغاز شده بود. تا این زمان، راکتورهای در حال ساخت در ایران عبارت بودند از:
  - راکتور تحقیقاتی آب سبک ۵ مگاواتی در تهران
  - راکتور ۲۷ کیلوواتی نوترونی در اصفهان
  - آغاز ساخت دو راکتور ۱۳۰۰ مگاواتی بزرگ
- در این میان برخی کارشناسان آمریکایی مدعی‌اند که شاه حتی یک برنامه تحقیقاتی تسلیحات هسته‌ای را در سطح ابتدایی آن نیز آغاز کرده بود که محل آن در مرکز تحقیقات هسته‌ای امیرآباد قرار داشت. این تلاش تحقیقاتی شامل مطالعات طراحی تسلیحات و بازیابی پلوتونیوم از سوخت مصرف شده می‌شد. به اعتقاد آنان، این برنامه در

عین حال شامل یک برنامه غنی‌سازی لیزری نیز می‌شد که در سال ۱۹۷۵ آغاز شد و به تلاشی پیچیده برای کسب تکنولوژی جداسازی لیزری از ایالات متحده منجر شد. این تلاش آخر که به نظر نمی‌رسید چندان موفقیتی داشته باشد از سال ۱۹۷۶ تا سقوط شاه ادامه داشت و ۴ لیزر عملیاتی در اکتبر سال ۱۹۷۸ به ایران منتقل شد. در همین زمان ایران روی شیوه‌های دیگری برای به دست آوردن پلوتونیوم کار کرد و تلاشی را برای استفاده از اورانیوم غنی‌شده آغاز کرد.

کارشناسان همچنین تأکید می‌کنند که در سال ۱۹۷۶ ایران قراردادی را برای خرید کیک زرد به ارزش ۷۰۰ میلیون دلار با آفریقای جنوبی منعقد کرد و به نظر می‌رسد که برای خرید ۱۰۰ تن از این مواد در سال به توافق رسیده بود. در این میان مشخص نیست که چه میزان از این موارد قبل از پذیرش محدودیت‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از سوی آفریقای جنوبی در سال ۱۹۸۴ به ایران منتقل شده است. برخی منابع گزارش می‌دهند که آفریقای جنوبی حتی در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۹ نیز مبادرت به صادرات این مواد به ایران کرده است. منابع آمریکایی همچنین مدعی شده‌اند که ایران تلاش کرد تا ۲۶/۲ کیلوگرم اورانیوم بسیار غنی‌شده را خریداری کند، اما این درخواست شاه از آمریکا با سقوط وی به حالت تعلیق درآمد.

موضوع اطلاع آمریکا از تلاش شاه برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای، چندی پیش و در آستانه سفر جورج بوش به خاورمیانه در روزهای آغازین سال ۲۰۰۸ با انتشار اسناد طبقه‌بندی شده سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا به نوعی مورد تأیید قرار گرفت. بر اساس این اسناد، در برآورد اطلاعات جاسوسی ملی آمریکا در سال ۱۹۷۴ آمده است: شکی وجود ندارد که شاه ایران قصد دارد این کشور را به قدرتی بزرگ تبدیل کند؛ اگر وی در اوایل دهه ۱۹۸۰ زنده باشد و ایران تمامی تجهیزات لازم برای تولید تسلیحات هسته‌ای را در اختیار داشته باشد، شکی وجود ندارد که ایران از کشورهای که به سلاح اتمی دست یافته‌اند، پیروی خواهد کرد.<sup>۱۳</sup>

با پیروزی انقلاب اسلامی، روند هسته‌ای شدن ایران از حرکت ایستاد. در جریان جنگ تحمیلی، تأسیسات هسته‌ای بوشهر چند بار هدف حملات هوایی رژیم بعث عراق

قرار گرفت و بخش بزرگی از آن تخریب شد. در چنین شرایطی شرکت‌های غربی از جمله آلمانی‌ها نه تنها از همکاری با ایران کناره‌گیری کردند، بلکه خواهان دریافت خسارت از ایران در دادگاه‌های بین‌المللی شدند؛ در حالیکه طرف آلمانی یک‌طرفه قرارداد با ایران را فسخ کرده بود.

پس از پایان جنگ تحمیلی و همزمان با آغاز دوران بازسازی ویرانه‌های جنگ، تکمیل نیروگاه بوشهر در دستور کار دولت قرار گرفت و ایران و آلمان قراردادی برای تکمیل این نیروگاه امضا کردند. اما پس از مدت کوتاهی طرف آلمانی از ادامه همکاری با ایران منصرف شد. به این نکته باید توجه داشت که ایران پیش از انقلاب وارد کنسرسیوم هسته‌ای اروپا شده بود و یک چهارم سهم آنرا در اختیار داشت، اما بعد از انقلاب، این کنسرسیوم هیچ حمایتی از ایران نکرد. پس از اعلام کناره‌گیری آلمان و بی‌علاقه شدن غرب به هسته‌ای شدن ایران هم، رایزنی تهران با مسکو از ۱۹۸۹ آغاز شد که به قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری در ژانویه ۱۹۹۵ برای تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر بین دو کشور انجامید (بصیری، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۰۷). در واقع، انقلاب در ایران باعث شده بود تا سیاست دین‌مدارانه جایگزین مشی دوران پیش از انقلاب شود. این دگرگونی زمانی رخ داد که جهان غرب (اروپای غربی و ایالات متحده) در اوج گرایش به اصول و هنجارهای مبتنی بر سکولاریسم و لیبرالیسم به سر می‌برد و به همین دلیل، ایران در نقطه مقابل غرب قرار می‌گرفت.

تأکید ایران بر نفی وامداری به ابرقدرت‌های شرق و غرب، مشی حمایت و کمک به مستضعفین و جنبش‌های اسلامی آزادی‌بخش، تأکید بر شعارهایی مانند صدور انقلاب اسلامی به دیگر کشورها به وضوح با منافع اروپا و آمریکا در ایران و هر منطقه‌ای که ایران می‌توانست در آنجا اعمال نفوذ کند، در تضاد قرار می‌گرفت. به عبارتی غرب، ایران و شخصیت جدید آنرا به عنوان «دیگری» ای می‌دید که با مطرح کردن ارزش‌هایی متفاوت، هژمونی آنرا به چالش طلبیده و منافعش را با خطر مواجه ساخته است و این به معنای وجود تضادی هویتی میان ایران و غرب بود؛ تضادی که از هنجارهای متفاوت حاکم بر رفتار دو طرف ناشی می‌شد. هر چند پس از تأکید ایران بر نفی سلطه ابرقدرت‌های شرق و غرب،

برخی بر این باور بودند که اروپا می‌تواند از جایگاه بهتر و روابط باثبات‌تری با تهران برخوردار شود، اما سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های کشورهای اروپایی در مقاطع مختلف پس از انقلاب حکایت از هماهنگی سیاست‌های آن با آمریکا در قبال ایران داشت و این تأییدی بود بر وجود اختلاف‌های ناشی از تضاد هویتی با ایران.

احساس خطر غرب از افزایش قدرت ایران به عنوان «دیگری» ای که به گفته الکساندر ونت «چنانچه دشمن تلقی شود، کوچکترین افزایش قدرت آن تهدید در نظر گرفته خواهد شد»، باعث گردید تا اروپا و آمریکا که در زمان پهلوی از اصلی‌ترین حامیان دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای بودند، پس از انقلاب و با شکل‌گیری هویت جدید ایران، به عمده‌ترین مخالفان فعالیت‌های هسته‌ای تهران تبدیل شوند.

ممکن است عده‌ای بر وجود اختلاف‌نظرهای وسیع میان آمریکا و اتحادیه اروپا در بسیاری موارد تأکید کنند، اما با نگاهی به سیاست‌های اروپا در قبال ایران، اگر بپذیریم که اروپائیان در مسائل مختلفی با آمریکا اختلاف‌نظر دارند، در مورد ایران نمی‌توانیم قائل به چنین تفاوتی شویم. اتحادیه اروپا با توجه به علاقه فراوان به نیل به یک سیاست خارجی مستقل از آمریکا، تلاش کرده است تا در مسیر مهار مشکل ایران، از روش‌هایی متفاوت و البته شیوه‌هایی که از مبتنی بودن عملکرد اروپا بر سازوکارهای دموکراتیک حکایت دارد، استفاده کند، هر چند در نهایت شیوه‌هایی همسان با ایالات متحده را نیز در قبال ایران در پیش گرفته است.

به نظر می‌رسد که یک اصل کلی در مورد روابط اروپا با ایران پس از انقلاب این است که این ارتباطات تا زمانی به شکل عادی ادامه داشته که اهداف یکسان آمریکا و اروپا در مورد ایران خدشه‌دار نشود و هر زمان که جمهوری اسلامی ایران در راستای عملی کردن اهداف سیاست خارجی مبتنی بر اصل نه شرقی و نه غربی خود حرکت کرده است، آنگاه شاهد هماهنگی بی‌چون و چرای این دو بازیگر نظام بین‌الملل بوده‌ایم.

اروپاییان تا زمانی روابط تجاری خود با ایران را حفظ می‌کنند که احساس کنند خدشه‌ای به روابط آنها با ایالات متحده به عنوان اصلی‌ترین و بلافصل‌ترین متحد آنها وارد نمی‌شود، اما به محض اینکه دریابند که برقراری این روابط به افزایش قدرت ایران و قرار



گرفتن آن در مقابل منافع آمریکا و اروپا می‌انجامد، حتی تلاش می‌کنند تا سیاست‌هایی یکجانبه کاملاً شبیه سیاست تحریم مالی آمریکا بر ضد ایران را اتخاذ کنند، همانگونه که علاوه بر تحریم ایران در شورای امنیت به سبب در پیش گرفتن برنامه هسته‌ای، در ماه‌های پایانی سال ۲۰۰۷ برخی سران اتحادیه اروپا بر لزوم تحریم ایران از طریق این اتحادیه تأکید کردند و همچنان نیز بر این موضوع در قالب تحریم‌های بانکی و تحریم در حوزه‌های نفت و گاز اصرار می‌ورزند.

همین کشورها در اوایل مطرح شدن موضوع برنامه هسته‌ای ایران و پیش از پذیرفتن پروتکل الحاقی معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای از جانب تهران، حتی تهدید کردند که روابط تجاری خود با تهران را به حالت تعلیق در خواهند آورد و تنها پس از آنکه احساس کردند ممکن است بتوانند با ایفای نقشی متفاوت از آمریکا در قبال موضوع هسته‌ای، به همان هدف مدنظر خود و واشنگتن یعنی تعلیق فعالیت‌های مرتبط با فرآوری سوخت هسته‌ای در ایران برسند، کمی این موضع را تعدیل کردند، هرچند که با به شکست انجامیدن تلاش‌هایشان در مسیر تعلیق غنی‌سازی در ایران، یکبار دیگر نشان دادند هدف آنها از در پیش گرفتن راه گفت‌وگو و مذاکره با ایران تفاوتی با هدف واشنگتن نداشته است، چراکه با ناکامی در این عرصه، دقیقاً سیاست‌های خود را با آمریکا هماهنگ نشان دادند و حتی در مقاطعی مانند اظهار نظر برنارد کوشنر، وزیر امور خارجه فرانسه مبنی بر لزوم آمادگی پاریس برای مواجه شدن با بدترین شرایط (جنگ) در قبال ایران، موضعی شدیدتر از ایالات متحده در قبال تأکید ایران بر حق خود در بهره‌مندی از فناوری هسته‌ای نشان دادند.

## ۶- مراحل نقش آفرینی اروپا در قبال برنامه هسته‌ای ایران پس از ۱۱ سپتامبر

با نگاهی به مواضع آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران واضح است که مخالفت این کشور با هسته‌ای شدن ایران دقیقاً با وقوع انقلاب اسلامی در ارتباط مستقیم است و پس از جدی شدن بحران در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم نیز این رویکرد واشنگتن البته با شدت و حدت بیشتری که ناشی از تغییر فضای نظام بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر است، دنبال شده است. اما نسبت به رویکرد اروپا به فعالیت‌های هسته‌ای ایران بویژه پس از تشدید بحران باید با دقت

بیشتری نگرینست، بویژه آنکه بدلیل نبود رابطه دیپلماتیک میان ایران و آمریکا، بازیگران اروپایی در رأس هرم رایزنی‌های دیپلماتیک برای پایان دادن به مناقشه‌های هسته‌ای با ایران قرار می‌گیرند.

نقش آفرینی اتحادیه اروپا در موضوع هسته‌ای ایران در سه بخش قابل تقسیم‌بندی است: بخش اول از زمان آغاز تشدید مناقشه‌ها تا موعد اعلام موافقت ایران با پذیرش پروتکل الحاقی و تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی در نشست سعدآباد است. در این بازه زمانی، مواضع اروپا کاملاً با مواضع ایالات متحده هماهنگ و حتی گاهی اوقات شدیدتر است. این فاصله زمانی، شرایطی است که سخن از تلاش‌های جدید ایران در مسیر گسترش برنامه هسته‌ای آن به میان آمده است و نگرانی اروپا و آمریکا از اینکه ایران به عنوان یکی از اصلی‌ترین مخالفین هژمونی غرب در منطقه خاورمیانه از فناوری هسته‌ای برخوردار شود، به شدت افزایش می‌یابد. البته هر چند به باور بسیاری از ناظران، موضوع هسته‌ای ایران و طرح ادعای احتمال تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای جدای از واقعیت داشتن یا نداشتن آن، تنها یکی از ابعاد مبارزه غرب با افزایش قدرت ایران در منطقه استراتژیک خاورمیانه است و غرب متشکل از آمریکا و اروپا موضوع تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را تنها با هدف باز داشتن تهران از دستیابی به تمام عواملی که به عنوان فاکتور قدرت ایران مطرح هستند، از جمله دستیابی ایران به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای مطرح می‌کنند، اما باید به این نکته توجه داشت که در بازه زمانی مورد بحث با توجه به مخفی بودن بسیاری از ابعاد برنامه هسته‌ای ایران برای چندین سال متمادی، نگرانی کشورهای اروپایی عمدتاً ناظر به احتمال تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای بوده و همین موضوع موجب شده است تا این کشورها در کنار ایالات متحده ضمن احساس خطر، مواضع به شدت سختی را در قبال ایران اتخاذ کنند. به عبارتی طرح موضوع تلاش ایران برای تولید تسلیحات اتمی که همواره بهانه اصلی غرب برای مقابله با فعالیت‌های هسته‌ای ایران بوده است، در فاصله زمانی طرح موضوع از جانب گروه‌های مخالف و سپس رسانه‌ای شدن آن تا زمان نشست سعدآباد، بیش از هر زمان دیگری تصویر یک

نگرانی واقعی را منعکس می کرده است؛ هرچند که به هر حال، زمینه اعمال فشار و نزدیکی بیش از پیش اروپا و آمریکا را در قبال ایران فراهم آورده است.

در این مرحله، اروپا با بهره‌برداری از راهبردی همسان با ایالات متحده در قبال فعالیت‌های هسته‌ای ایران، شیوه‌ای یکسان را نیز در نظر گرفته و همانند آمریکا ایران را متهم به تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای می‌کند و از در تهدید با تهران سخن می‌گوید؛ وزرای خارجه اروپایی در اجلاس لوکزامبورگ در تابستان ۸۲ تهران را تهدید به قطع روابط کرده و خاطرنشان می‌کنند چنانچه تلاش‌های دیپلماتیک بی‌نتیجه بماند، اقدام‌های جبری می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. هر چند برخی صاحب‌نظران ممکن است بر این باور باشند که بدبینی اروپا به ایران هیچگاه به اندازه ایالات متحده نبوده است، اما نمود ظاهری رفتار اروپا در این مرحله مدرک قابل‌اعتنایی برای اثبات این سخن ارائه نمی‌دهد، جز اینکه اشاره برخی سخنان مقامات اروپایی به حق ایران در برخورداری از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای مورد تأکید قرار می‌گیرد که البته این سخنان مقامات اروپایی را نیز می‌توان در راستای تأکید آنها بر پایبندی به ان‌پی‌تی و برخورد با ایران بر اساس این عهدنامه مورد ارزیابی قرار داد.

بخش دوم رفتار اروپا در قبال برنامه هسته‌ای ایران، از زمان نشست سعدآباد تا زمان به بن‌بست رسیدن مذاکرات ایران و اروپا در قالب گروه‌های کاری موافقت شده در توافقنامه پاریس شکل می‌گیرد. پس از آنکه ایران در جریان مذاکره با وزرای امور خارجه سه کشور انگلیس، آلمان و فرانسه در تهران پذیرفت تا برنامه هسته‌ای خود را به صورت داوطلبانه به حالت تعلیق درآورد و پروتکل الحاقی را امضا کند، اتحادیه اروپا که همواره تلاش می‌کرد با اثبات استقلال خود در عرصه سیاست خارجی فضا را برای جولان یکجانبه‌گرایی<sup>۱۴</sup> آمریکا محدود کند، به شدت از این رویکرد ایران استقبال کرد و تلاش نمود به هر شکل ممکن این دستاورد را حفظ کرده و در جهت تقویت آن بکوشد.

چنین رویکردی از جانب اروپا باعث شده بود تا بازیگران اروپایی در مقاطعی با روش‌های در پیش گرفته شده از جانب آمریکا در جهت اعمال فشار بر ایران مخالفت کرده و بر ارائه برخی مشوق‌ها به تهران برای ترغیب آن به همکاری بیشتر نیز تأکید کنند.

حتی اروپا با وجود آنکه با ایران بر سر چگونگی اجرای موافقت‌نامه سعدآباد به مشکل برخورد کرد و ایران فعالیت در یوسیف اصفهان را با این برداشت که فعالیت در اصفهان جزء توافقنامه نبوده است، از سر گرفت، اما برای محافظت از آنچه که یکی از اولین دستاوردهای مثبت سیاست خارجی فعال خود در جهت حل و فصل یک مشکل بین‌المللی می‌دید، با خواست آمریکا مبنی بر ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت مخالفت می‌کرد و اینگونه مطرح می‌کرد که این موضع بدون برخورداری از توجیه کافی دیپلماتیک ممکن است روند پرونده هسته‌ای ایران را به بن‌بست کشانده و موجب شود تا ایران با اتخاذ موضعی رادیکال راهی را که کره شمالی رفته بود، پیماید و نوای خروج از ان‌پی‌تی را سر دهد.

به هر حال تا پیش از اینکه مذاکره‌های ایران و اروپا که بر مبنای توافقنامه پاریس ادامه یافته بود به بن‌بست کشیده شود، سه کشور اروپایی انگلیس، فرانسه و آلمان تمامی تلاش خود را انجام دادند. با در پیش گرفتن راه‌حل‌هایی متفاوت از آنچه مد نظر آمریکا بود، مناقشه‌های موجود بر سر برنامه هسته‌ای ایران را حل و فصل کنند. به عبارتی تلاش اروپا ناظر به دستیابی به هدف مشترک آن با ایالات متحده مبنی بر جلوگیری از دسترسی ایران به فناوری هسته‌ای البته از راهی متفاوت بود که در نهایت موفق عمل نکرد و پس از آنکه اروپائیان در گفت‌وگو با ایران خواستار تعلیق دائمی تمامی فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی اورانیوم در ایران شدند و با مخالفت ایران مواجه گردیدند، ترجیح دادند که شیوه نیل به هدف خود در قبال ایران را با راه‌حل‌های آمریکا هماهنگ کنند.

توافقنامه پاریس توافقی بود که در روز ۲۴ آبان ۸۳ به امضای دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران و سفیران آلمان، انگلیس و فرانسه در تهران رسید و بر اساس آن، ایران و اتحادیه اروپا با تأکید دوباره بر تعهدات خود در بیانیه تهران، تعهدات تازه‌ای پذیرفتند. جمهوری اسلامی ایران خود را به همکاری کامل و شفاف با آژانس و تداوم اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی تا زمان تصویب آن در مجلس شورای اسلامی متعهد ساخت. فراتر از آن، ایران برای اعتمادسازی بیشتر تصمیم گرفت داوطلبانه برنامه تعلیق را ادامه داده و گسترش دهد تا همه فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفرآوری و بطور مشخص تولید

و واردات سانتریفیوژهای گازی و قطعات، مونتاژ، نصب، آزمایش یا فعالیت سانتریفیوژهای گازی، هرگونه اقدام برای جداسازی پلوتونیوم یا ساخت یا اجرای تأسیسات جداسازی پلوتونیوم و تمام آزمایش‌ها یا تولید در هرگونه تأسیسات تبدیل اورانیوم را در بر گیرد.

بنابراین ایران در زمینه دامنه و گستره تعلیق، نظر اروپا مبنی بر تعلیق همه فعالیت‌های غنی‌سازی را پذیرفت، اما در مورد زمان تعلیق و ماهیت آن، اروپا پذیرفت که تعلیق تنها تا زمان دستیابی به یک توافق مورد پذیرش دو طرف، به عنوان یک اقدام داوطلبانه و اعتمادساز، نه یک الزام حقوقی ادامه یابد. از سوی دیگر، تأکید شد که تداوم تعلیق تا زمانی که مذاکره‌های برای رسیدن به یک توافق بلندمدت در جریان است، برای استمرار فرآیند و روند کلی لازم خواهد بود. همچنین آژانس نیز بر اجرای آن نظارت کند تا بتواند پیش از اجلاس آذرماه ۸۳ آنرا تأیید کند. اما در برابر تعهداتی عینی و ملموس که ایران پذیرفت، سه کشور اروپایی به نمایندگی از اتحادیه اروپا نیز قول‌هایی دادند و تعهداتی که ناظر به آینده بود را پذیرفتند. این کشورها متعهد شدند که پس از تأیید تعلیق غنی‌سازی، حقوق ایران را بر اساس ان پی تی به رسمیت بشناسند. اروپا همچنین قول داد که پس از تأیید تعلیق غنی‌سازی، مذاکره‌ها در مورد موافقت‌نامه تجارت و همکاری با ایران را از سر گیرد و از آغاز مذاکره‌های پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی نیز حمایت کند.<sup>۱۵</sup>

بالاخره اینکه مرحله سوم رفتار آمریکا در قبال ایران، فاصله زمانی تأکید ایران بر از سرگیری غنی‌سازی در مقیاس تحقیقاتی در نتیجه به بن بست کشیده شدن مذاکره‌های با اروپا و رد بسته مشوق‌های پیشنهادی ۵+۱ تا زمان کنونی را در بر می‌گیرد. پس از آنکه ایران در ۱۷ مرداد ۸۴ فراوری اورانیوم در تأسیسات اصفهان را از سر گرفت، تأکید آمریکا بر لزوم ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت افزایش یافت و در همان زمان بود که پس از اعتراض سه کشور اروپایی به این اقدام ایران، خاویر سولانا، هماهنگ‌کننده سیاست خارجی اتحادیه اروپا تصریح کرد که به نظر می‌رسد اکنون زمان وا گذاشتن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت باشد. این سخن البرادعی در حقیقت حکایت از تغییر

رویکرد اروپا در شیوه برخورد با موضوع هسته‌ای ایران داشت، بدین معنا که اروپا تصمیم گرفته بود همان راهی را برود که آمریکا از ابتدا بر آن تأکید کرده است.

هماهنگی دوباره‌ای که پس از طی یک دوره اختلاف نظر روشی میان آمریکا و اروپا پدید آمد، موجب شد تا شورای امنیت با ورود به موضوع هسته‌ای ایران، ابتدا قطعنامه ۱۶۹۶ را در تأکید بر لزوم تعلیق برنامه غنی‌سازی ایران و درخواست از تهران برای انجام این کار صادر کند. پس از آن نیز ۳ قطعنامه ۱۷۳۷، ۱۷۴۷ و ۱۸۰۳ که پیش‌نویس آنها از جانب سه کشور اروپایی انگلیس، فرانسه و آلمان که از طرف مذاکره ایران در بحث هسته‌ای به اصلی‌ترین عوامل فشار بر ضد تهران تبدیل شده بودند، تهیه شد، تحریم‌های الزام‌آوری را بر ضد ایران اعمال کردند و در شرایط کنونی نیز خبرها حکایت از نزدیکی تصویب قطعنامه سوم تحریم ایران در شورای امنیت دارد که پیش‌نویس اولیه آنرا انگلیس و فرانسه تهیه کرده‌اند و در طول چند ماه رایزنی فشرده برای ادامه فشارها بر ایران از طریق اعمال تحریم، کاملاً با ادعاهای آمریکا بر ضد فعالیت‌های هسته‌ای ایران همراهی کرده‌اند. در این میان نکته قابل توجه آنست که دوران تشدید دوباره مواضع سه کشور اروپایی بر ضد ایران، تقریباً با تغییر کادر رهبری در ۳ کشور اروپایی درگیر در موضوع هسته‌ای همزمان بوده است. روی کار آمدن آنجلا مرکل به عنوان صدراعظم آلمان در سوم آذر ۸۴ در بجهت افزایش تنش‌های میان ایران و اروپا در خلال مذاکراتها و نزدیکی سیاست‌های این کشور به آمریکا صورت گرفت. مرکل که به اذعان بسیاری صاحب‌نظران رویکرد فراآتلانتیکی گسترده‌تری نسبت به گرهارد شرودر، صدراعظم پیشین آلمان دارد، کمتر از ۲ ماه پس از به عهده گرفتن این مسئولیت به آمریکا سفر کرد و در بدو ورود خود به این کشور ضمن حمایت از همراهی اروپا و آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران گفت: ایران پا را از خط قرمز فراتر گذاشته است.

در فرانسه نیز نیکولا سارکوزی راست‌گرا پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری اوایل سال ۲۰۰۷ (۱۶ اردیبهشت ۸۶)، رویکردی را در قبال ایالات متحده در پیش گرفت که بسیاری ناظران به واسطه نزدیکی وی به واشنگتن از وی به عنوان تونی بلر فرانسه یاد کردند. بالطبع همین رویکرد باعث شد تا سارکوزی به یکی از اصلی‌ترین

مخالفان برنامه هسته‌ای ایران تبدیل شود و بارها پس از تصویب قطعنامه ۱۷۴۷ و بی‌اعتنایی ایران به آن، با سخن گفتن از تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای، بر لزوم اعمال فشار بر تهران از طریق شورای امنیت تأکید کند.

البته داستان انگلیس در این مورد تا حدی متفاوت است. روی کار آمدن گوردون براون، به عنوان نخست‌وزیر جدید انگلیس پس از دولت تونی بلر که به همراهی بی‌چون و چرا با جورج بوش معروف بود، موجب شد تا انگلیس در سیاست‌های اعلامی خود همانند زمان بلر از همراهی با آمریکا سخن نگوید، اما موضع‌گیری‌های کابینه جدید انگلیس بر ضد برنامه هسته‌ای ایران به عنوان یکی از اصلی‌ترین مقولاتی که موضع اروپا و آمریکا در قبال آن هماهنگ است، همچنان از ابقای رویکرد پیشین لندن در کنار تشدید موضع برلین و پاریس در قبال ایران هسته‌ای حکایت می‌کند.

### نتیجه‌گیری

شواهد در برهه‌های مختلف پس از انقلاب اسلامی در ایران نشان داده است که اروپا و آمریکا در دوران پس از انقلاب، همواره تلاش کرده‌اند با در پیش گرفتن راهبرد «اعمال فشار بر ایران» از عملی شدن آرمان‌هایی که از جانب جمهوری اسلامی مطرح شده و به معنی در خطر افتادن منافع غرب بوده، جلوگیری کنند. به عبارتی از نگاه آنان، جمهوری اسلامی ایران با الگوهای خاص ارائه شده از جانب آن، هیچگاه نباید به آن اندازه قوی شود که قدرت تأثیرگذاری بر منطقه و احتمالاً دیگر مناطق جهان را داشته باشد.

از منظر نگاه به دغدغه‌های آمریکا در قبال خاورمیانه و ایران باید گفت که برنامه هسته‌ای ایران و تأکید بر موضوع تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی تنها بهانه‌ای برای اعمال فشار بر تهران به نظر می‌رسد. درست است که امروزه کشورهای جهان از این موضوع که تجربه‌هایمانند پاکستان، هند و کره شمالی تکرار شود، در هراسند، اما همگان اذعان دارند در شرایط کنونی ایالات متحده و اتحادیه اروپا به راحتی می‌توانند از صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای ایران مطمئن شوند. علاوه بر متکی بودن واشنگتن به فعالیت‌های جاسوسی در ایران که نمونه‌ای از نتایج آن در گزارش سال ۲۰۰۷ برآورد اطلاعاتی آمریکا دیده شد،

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به راحتی می‌تواند بر صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران نظارت کند. چنانچه ایران با اطمینان از توافق جامعه بین‌المللی با در اختیار داشتن چرخه سوخت هسته‌ای، پروتکل الحاقی ان‌پی‌تی را تصویب کند، آژانس می‌تواند با نظارت کامل و حتی بیشتری در قبال ایران عمل نموده و به راحتی بر فعالیت‌های ایران نظارت داشته باشد. اما در چنین شرایطی طبیعی است که هرگونه موفقیت ایران در آزمونی سخت و رقابتی دشوار با غرب، به معنای خدشه‌دار شدن پرستیژ غرب و فراهم شدن بیش از پیش شرایط برای عملی شدن خواست‌های دولتمردان جمهوری اسلامی ایران و البته همه‌گیر شدن این آرمان‌ها بویژه در میان کشورهای در حال توسعه است.

طبیعی است که ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمون در جهان پس از جنگ سرد، هیچگاه اجازه نخواهد داد تا قدرت‌های در حال ظهور جهانی یا منطقه‌ای و از جمله ایران به عنوان کشوری که نفوذش در منطقه ژئواکونومیک خاورمیانه در حال افزایش است، هژمونی آنرا به چالش بکشند. به عبارتی آمریکا و اروپا در قبال «دیگری» ای به نام جمهوری اسلامی ایران که از جنس آنها نیست و طبیعت شکل‌گیری آن بر مبنای تقابل با تفکر و عملکرد غرب بوده است، همواره تلاش می‌کنند با تکیه بر راهبردی شبیه به سیاست «سد نفوذ» آمریکا در قبال شوروی سابق و با حفظ فشار بر ایران، دستیابی به منافع خود در منطقه را تضمین نمایند.

پی‌نوشت‌ها:

#### 1- Constructivism

Adler, Alfred(2005), *Communitarian International Relations; The Epistemic Foundation of international relation*, London- Newyork: Routledge.

3- "Whatever the weather, we must move together" is one of the slogans to promote the Marshall Plan in europe

4- Bretton Woods

5- IMF

6- GATT

7- Vandenberg-Connaly

8- Transatlantic Declaration of 1990



http://useu.usmission.gov/Dossiers/TransAtlantic/Dec1990\_Transatlantic\_Declaration.asp

www.statewatch.org/news/2008/aug/eu-usa-nta-1995.pdf  
"the New Transatlantic Agenda and the Joint EU-US Action Plan"

http://fpc.state.gov/documents/organization/45219.pdf  
http://www.nato.int/docu/pr/2002/p02-127e.htm

Cordesman, Anthony H., The Proliferation of Weapons of Mass Destruction in the Middle East, Center for Strategic and International Studies, Washington DC, March 15, 2004

13- <http://isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-1067666&Lang=P>

14- Unilateralism

15- <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8309209500>

## فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- امینیان، بهادر (۱۳۸۵)، ناتو و روابط آمریکا - اروپا پس از ۱۱ سپتامبر: یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی، تهران: **مجله سیاست دفاعی**، شماره ۵۴.
- ۲- بصیری، محمدعلی (۱۳۸۵)، مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران، تهران: **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۵۴.
- ۳- پلینو، جک‌سی (۱۳۷۹)، **فرهنگ روابط بین‌الملل**، روی آلتون؛ ترجمه حسن پستا، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۴- **کتاب اروپا (۵) ویژه روابط انگلیس و آمریکا (۱۳۸۴)**، نظارت و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ گردآوری و تدوین علی فلاحی؛ ویراستار شکوه السادات حسینی، تهران: ابرار معاصر تهران.
- ۵- **کتاب اروپا (۳): ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا (۱۳۸۳)**، نظارت و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، تهران: ابرار معاصر تهران.
- ۶- متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت (۱۳۸۶)، سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: دوره ۳۷، شماره ۴.

- ۷- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ۸- مولایی، عبادالله (۱۳۸۰)، دورنمای مناسبات اروپا و آمریکا در جهان بعد از ۱۱ سپتامبر، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۱۵، شماره ۴، (زمستان ۱۳۸۰).
- ۹- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱)، **تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز**، تهران: نشر قومس.

10- Bereuter, Douglas K, Lis, John J.(2003), "Broadening the transatlantic relationship", **The Washington Quarterly**, Vol 27, No 1.

